نگاه

## مردوخی تبعیض و نابرابری توزیع درآمد را ریشه فقر اجتماعی در کشورمی داند

## مسابقه رانت، حاکم بر اقتصاد

شرق، شاید بتوان تبعیض و نابرابری توزیع عادلانه درآمد را هم بسان فقر در جامعه، دلیل و ریشه فقر اجتماعی دانست. این را بایزید مردوخی، اقتصاددان، در گفت‌وگو با شرق، هم تایید می‌کند. به گفته او، در توزیع درآمد کشور کمتر می‌بینیم افراد به دلیل تلاش و کوشش منطقی خود به ثروت برسند. رانت و رانت‌جویی از جمله عواملی است که سبب شده جست‌وجوی موفقیت بهتر به‌راحتی صورت نگیرد. درواقع می‌توان گفت با مسابقه رانت روبه‌رو هستیم. آن‌گونه که او ارزیابی می‌کند: «فقر در کشور کمتر در چهره واقعی خود وجود دارد و عمده آن در قالب فقر اجتماعی خود را بروز می‌دهد».

**■ اکنون وضعیت معیشت مردم تا حدی دچار مشکل است که مسئولان نیز خود به نامساعدبودن آن اعتراف کرده‌اند، اما فارغ از ماهیت نامساعد اقتصادی و گسترش فقر در جامعه، اکنون جامعه ایران از فقر اجتماعی و تبعیض رنج می‌برد. گستره این نوع فقر در جامعه تا چه اندازه است؟**

آمارها و مطالعات تحقیقی روی فقر نشان می‌دهند فقر در کشور گسترده است. کسنزدگی فقر در قالب عدد و رقم، با آنچه در قالب درک افراد اجتماعی می‌شود، مرتبط نیست. طبق شاخص‌های فقر، احساس فقر تا میزان زیادی واقعی است. به نظر می‌رسد گستره این نوع فقر در کشور افزایش پیدا کرده است. درعین‌حال بهبودها از نظر طبقاتی و خروج یک فقیر از طبقه خود به سطوح بالاتر، صورت گرفته اما در این زمینه آمار و اطلاعاتی موجود نیست. تلاش‌های زیادی برای بهبود وضعیت معاش در بین مردم دیده می‌شود که قطعا بخشی از آنها به ثمر نشسته است. از نظر مکانی هم در دهه اخیر شاهد بودیم جابه‌جایی‌هایی صورت گرفته است. مناطقی که در گذشته فقط جای طبقات بسیار بالا و متخصص بوده، اکنون بکدستی خود را از دست داده است. به عنوان نمونه در گذشته جنوب تهران، هم فقیر را در خود جای می‌داد و هم تعداد زیادی از ثروتمندان بازار را در خود جای می‌داد. درواقع هر دو گروه با یکدیگر در یک موقعیت مکانی اخت شده بودند. درحالی‌که این طبقه از نظر مکانی بالا آمده‌اند و اکنون در بالای شهر زندگی می‌کنند. از نظر روانی هم شاهد هستیم گرایش عجیبی به طرف بهترشدن در اکثر افراد طبقات مختلف وجود دارد. این ویژگی هرچند مثبت ارزیابی می‌شود، اما وقتی شدت پیدا می‌کند، به مسابقه‌ای برای به هر قیمت رسیدن به هدف، تبدیل می‌شود. این مسئله دیگر ارتباطی به فقر نخواهد داشت و فقر احساسی را نشان می‌دهد.

**■ عواملی که فقر اجتماعی در جامعه ایجاد می‌کند چه می‌تواند باشد؟**

فقدان توزیع درآمد منطقی ریشه فقر اجتماعی در کشور است. در توزیع درآمد کشور کمتر می‌بینیم افراد به دلیل تلاش و کوشش منطقی خود، به ثروت برسند. رانت و رانت‌جویی ازجمله عواملی است که سبب شده جست‌وجوی موفقیت بهتر به‌راحتی صورت نگیرد. درواقع می‌توان گفت یک مسابقه رانت روبه‌رو هستیم. آن‌گونه که او ارزیابی می‌کند: «فقر در کشور کمتر در چهره واقعی خود وجود دارد و عمده آن در قالب فقر اجتماعی خود را بروز می‌دهد».

**■ باین‌اوصاف، فقر احساسی گسترده‌تر از فقر موجود در جامعه خود بود؟**

می‌توان گفت فقر احساسی در همه طبقات کمابیش وجود دارد. رقابت و مسابقه حتی در طبقات ثروتمند هم برای بیشترداشتن و بیشترگرفتن حتی در قالب رانت، به‌شدت وجود دارد. در اقتصاد ایران، بسیاری از امکانات و منزلت‌ها، مفت و مجانی است که فقط یک عده خاص از آن بهره‌مند می‌شوند. به‌همین‌دلیل بقیه افراد هم همه هموغم خود را بر آن می‌گذارند به آن امکانات و منزلت‌های مفت‌ومجانی دست یابند.

**■ همین رانت‌طلبی که به آن اشاره کردید به گفته برخی از کارشناسان، سبب شده روحیه کار در بین مردم تضعیف شود. آیا این استدلال را می‌پذیرید؟**

متأسفانه درست است. در بسیاری مواقع دیده می‌شود وقتی فردی به دنبال کار می‌رود به عناوین مختلف متوسل به توجیه خود و نیاز خود به کار می‌شود. اما به محض اینکه این فرد وارد محیط کار می‌شود پس از دوره زمانی نسبتا کوتاه، دیگر همان شخص جویای کار نیست و مدام هم با رانت می‌بیند. حتی در مواقعی هستیم حتی صاحب‌کار می‌شوند. به گفته بسیاری از کارمندان که در کشور خرقی پروژه‌ای را به دست گرفته بودم، ۲۰ کارگر اجرایی که برای کار در این پروژه به کار گرفته بود کم‌تر پس از گذشت یک ماه، آغاز به تنبلی و زیاده‌خواهی کردند. این مسئله تا جایی پیش رفت که کارفرما مجبور شد حدود ۳۰ نفر را از کار برکنار کند و از افراد محلی در پروژه خود استفاده کند. درحال‌حاضر، کارایی و بهره‌وری در بخش تولید به میزان کمی وجود دارد اما در بخش خدمات این میزان به‌شدت اندک است. یکی از مظاهر فقر احساسی، همین زیاده‌خواهی و نق‌پروری است.

**■ جزتوزیع ناعادلانه درآمد، می‌توان نقدان بیش بر فرض گورخوابی‌ها و امثال بیکاری‌ها که یک‌شبه به ثروت رسیده‌اند را ناشی از سیاست‌های اقتصاد تبلیل کرد؟**

می‌توان آن را به سیاست‌های اقتصادی هم تعبیر کرد. اما من این مسئله را به مدیریت نادرست اقتصادی نسبت می‌دهم. بدیهدای ماننذ بانک زنجانی را نمی‌توان به سیاست‌های اقتصادی نادرست نسبت داد، بلکه آن را باید در مدیریت نادرست اقتصاد جست‌وجو کرد. اعتماد بیجا و احساس بربودن از هر نوع پرسش و پاسخ، برخی از مدیران را چنان باغی می‌کند که با سلیقه خود و بدون نظر کارشناسی (نمونه را هدف دخمکتراری) دست به اعمالی می‌زنند که چنین فساد هایی از آن بیرون می‌زند. این پدیده را به عقیده من، به هیچ‌وجه نمی‌توان با پدیده دیگری مانند گورخوابی قیاس کرد. درواقع دو موضوع با دو علت متفاوت هستند که نمی‌توان آنها را با یکدیگر مقایسه کرد.

هشدار راغفر نسبت به تشدید یک اختلال اقتصادی - اجتماعی

# فقر احساسی فعلی در ۷۰ سال گذشته بی‌سابقه است

توزیع ناعادلانه و رانتی درآمد، فقر احساسی در جامعه را تشدید کرد

سیدمسعود آریادوست

عکس: آیدین رهبر شرق

«فقر احساسی حاکم بر جامعه در ۷۰ سال اخیر بی‌سابقه است». این را حسین راغفر، اقتصاددان و عضو هیئت علمی دانشگاه الزهرا می‌گوید. فقری که لزوما ارتباطی به بی‌خانمان‌ها و گورخواب‌ها ندارد، بلکه «احساس فقدان» را نشان می‌دهد. احساسی که در میان ثروتمندان و صاحبان املاک نجومی هم به چشم می‌خورد. این همه در جامعه‌ای است که مصرف‌گرایی و تجمل‌گرایی در آن ارزش محسوب می‌شود. فردی که درگیر فقر احساسی است، بسته به جایگاه اجتماعی‌اش حرص داشتن بیش از آنچه مالک آن است را می‌زند. گاهی به تکه‌کوری پناه می‌برد و گاه ملکی را با نصف قیمت هدیه می‌گیرد. راغفر در گفت‌وگوی خود با «شرق» بخشی از فقر احساسی موجود را در مصرف‌گراشدن جامعه می‌داند.

**■ این البته از دلایل این مصرف‌گرایی هم غفلت نمی‌کند و آن را با مدیریت فاسد اقتصادی کشور بی‌ارتباط نمی‌داند. او در این گفت‌وگو تأکید می‌کند: «مصرف علاوه بر نمایش تمایز و قدرت فرد مورد استفاده قرار می‌گیرد. این مسئله نه‌تنها خود یکی از دلایل اصلی اضطراب‌های منزلتی است، بلکه به تفرد بیشتر در جامعه می‌انجامد که یکی از دلایل اتمی‌شدن جامعه است و توضیح‌گر انزوا در میان گروهی از مردم و بنابراین فقر احساسی ناشی از این انزواست». راغفر ریشه به‌وجودآمدن فقر احساسی را در آنجایی جست‌وجو می‌کند که «منابع بزرگی در اختیار گروه‌های قلیلی از جامعه قرار می‌گیرد. منابع بزرگی که از جمعیت بزرگی از دایره خود می‌شود». این اقتصاددان می‌گوید مردم از این شرایط به‌هیچ‌عنوان رضایت ندارند. شاهد این سخن را انتخابات سال‌های ۷۶، ۸۸، ۹۲ و ۹۴ و آرایی که مردم به صندوق‌های رای ریختند، می‌داند. می‌گوید آرایی که در این سال‌ها داده شد، «از نوع آرایی هستند که «خواست به تغییر را منعکس کرد»؛ یعنی با شرایط کنونی را نمی‌پذیریم. ما می‌خواهیم این وضعیت تغییر کند و علت این است که چنین تصمیمات اساسی مسئول و مسبب بسیاری از کاستی‌هاست». این اسناد دانشگاه تأمین منافع برخی صاحبان قدرت و نفوذ را غیر از آن منافعی دانست که مردمان ایران‌زمین، در سال ۵۸ پای صندوق‌های رای به آن «آری» گفتند.

**■ فقر وارژهای ملموس است؛ به‌ویژه در سال‌های اخیر ملموس‌تر هم شده، اما موضوع گفت‌وگوی امروز ما نوع دیگری از فقر است که کمتر به آن پرداخته شده؛ یعنی فقر احساسی. این نوع فقر را چگونه تعریف می‌کنید؟**

دراین‌باره تعاریف مشخص و واحدی وجود ندارد؛ چراکه بحث از «فقر احساسی» را به حوزه‌های مختلفی تعمیم می‌دهند؛ برای مثال، در این بررسی‌ها حتی رابطه بین کیفیت زندگی و محیط زیست موجود است. بحث دیگری که در فقر احساسی مطرح می‌شود، به مسئله‌ای با عنوان فقر ذهنی بازمی‌گردد؛ به این معنا که افراد ممکن است فقیر نباشند اما احساس فقر کنند همچنین ممکن است به‌لحاظ موقعیت اقتصادی‌شان، احساس فقر نکنند اما به دلایل شرایطی که در آن زندگی می‌کنند احساس فقر داشته باشند؛ بنابراین رضایت‌خاطر چندانی از زندگی ندارند.

مسئله فقر مادی هدفش این است حداقل‌هایی را برای افراد فراهم کند تا بتوانند زندگی شایسته‌ای را دنبال کنند؛ زندگی‌ای که در آن ظرفیت‌های رشد انسانی خودشان را دنبال و محقق کنند. به‌همین‌دلیل ممکن است بعضی از افراد در جامعه به لحاظ وضعیت مالی دچار فقر نباشند اما به لحاظ احساسی فقیر باشند. اینکه «آیا به یک جامعه متعلق هستند یا خیر، احساس تعلق‌خاطر به آن جامعه دارند یا نه، آیا دارای آن احساس نهایی هستند یا خیر» ازجمله مواردی است که می‌تواند در این زمینه مطرح شود. برای مثال، اینکه «آیا به یک جامعه متعلق هستند یا خیر، احساس تعلق‌خاطر به آن جامعه دارند یا نه، آیا دارای آن احساس نهایی هستند یا خیر» ازجمله مواردی است که می‌تواند در این زمینه مطرح شود.

**■ باین توجه داشت فقر احساسی فقط محدود به فقرا نمی‌شود اما به دلایلی که در بالا اشاره شد در میان فقرا تجلی بیشتری دارد. مصرف علاوه بر نمایش تمایز و قدرت فرد مورد استفاده قرار می‌گیرد. این مسئله نه‌فقط خود یکی از دلایل اصلی اضطراب‌های منزلتی است، بلکه به تفرد بیشتر در جامعه می‌انجامد که یکی از دلایل اتمی‌شدن جامعه است و توضیح‌گر انزوا در میان گروهی از مردم، بنابراین فقر احساسی ناشی از این انزواست**

کند. برای اینکه بتوانند منابع لازم را برای بهتر دیده‌شدن فراهم کنند تا بتوانند به عنوان مثال، خودروی چمپکر و لوکسی استفاده کنند. این باعث می‌شود دیگران فرد را به عنوان آدم موفقی ارزیابی کنند.

در برخی از رده‌ها نگرانی این است «آیا من که صبح سر کار می‌روم، هنوز صاحب شغلم هستم یا نه؟ بنابراین اشکال مختلف اضطراب‌ها، بیش از آنکه با کیفیت رفاه مادی فرد مرتبط باشد، به جایگاه منزلتی او مربوط می‌شود. در این جامع بسیاری از افراد آدم‌های موفقی‌اند، اما وقتی از آنها سؤال می‌شود «شما که این‌همه موفقیت مالی داشته‌اید چرا خود را بی‌ثبات و در حد کار می‌کنید؟»، پاسخشان عمدتا این است که می‌خواهیم این موفقیت مورد توجه بیشتر جامعه باشد؛ یعنی می‌خواهد واکنش‌های مثبت کنندگان از مردم و جامعه بگیرند؛ درواقع در پی تأیید بیشتر هستند. بنابراین مسئله اینجاست که ممکن است ما رفاه مادی داشته باشیم، اما این کافی نیست. افراد ممکن است موقعیت اجتماعی و سیاسی داشته باشند اما این موقعیت سیاسی- اجتماعی را برای هدف دیگری طلب می‌کنند؛ آن هدف دیگر یک برداشت مثبت و توأم با احترام و محبت از دیگران است. بنابراین در اینجا یک نکته کلیدی داریم و آن محبت است. افراد می‌خواهند احساس محبت شده، به تر برخم، بلکه از سر توانایی و اقتدار و قدرت از دیگران دریافت کنند که این اقتدار قدرت می‌تواند در قالب مناصب اجتماعی باشد. بستگی دارد به ارزش‌های حاکم بر جامعه که فردی را چگونه موفق قلمداد و موفقیت را چگونه ارزش‌گذاری می‌کنند. در جامعه‌ای که توانایی‌های بالا برای خدمت‌رسانی به جامعه ارزشمند است، مثل جراح حاذق که بتواند به جامعه خدمت کند، جامعه این جراح را با دیده مثبت و احترام نگاه می‌کند که او در خدمت کشور و جامعه است. البته عده‌ای نمی‌توانند این فرصت خدمت‌رسانی به جامعه را به دست بیاورند. حال آنهایی که می‌توانستند وارد بازی شوند با احتمال اجتماعی از دسترسی به چنین ظرفیت‌هایی محروم شده‌اند. اینها کسانی‌اند که همواره احساس خوبی از جامعه ندارند. به این دلیل می‌بینیم چنین جوامعی، یعنی جوامعی که ویژگی جوامع در حال توسعه را دارند، توجه جمعیت بزرگی در آن این است که مهاجرت کنند. می‌توانند به زندگی مطلوبی «دسترسی پیدا و فرصت‌های رشد و تعالی و موفقیت را کسب کنند.

**■ در صحبت‌هایتان به این موضوع اشاره کردید ارزش‌های حاکم بر جامعه بعد از دوران جنگ تغییر یافته و این موضوع به نوبه خود بر افزایش «فقر احساسی» تاثیر داشته است. سؤال این است بعد از دوران جنگ، در سطح کلان مدیریتی کشور چه اتفاقی افتاد که ما شاهد تغییر ارزش‌ها و درنتیجه افزایش فقر احساسی در جامعه شدیم؟**

تغییر در نوع نگاه به سیاست‌های اقتصادی در جامعه و اینکه تصور بر این بود که اقتصاد دولتی مسئول همه نابسامانی‌هاست. بنابراین این تصور حاکم شد که اگر نقش دولت در جامعه کم‌رنگ شود، وضعیت اقتصادی کشور بهتر خواهد شد. البته به یک معنا باید گفت طبیعتا اقتصادی که در آن نقش دولت از تصدی‌گری وضع مطلوبی است و قطعا فعالیت‌ها باید به وسیله بخش خصوصی انجام شود، اما در این مدت با وجود همه شعارهایی که داده شد شاهد هستیم چنین اتفاقی نیفتاد؛ یعنی هم دولت بزرگ‌تر شده و هم بخش خصوصی که از آن سخن گفته می‌شد، شکل نگرفت. علت آن‌هم بی‌توجهی سیاست‌ها به زمینه‌های اقتصادی - اجتماعی- سیاسی در ایران بوده که ما به اسم خصوصی‌سازی شاهد انتقال منابع بزرگی از بخش عمومی و دولتی، به کسانی که واقعا فعال بخش خصوصی نبودند، شدیم. این افراد کسانی‌اند که درون ساختار قدرت حضور داشتند که این منابع با قیمت خیلی پایینی به آنها منتقل شده است.

افرادی که درون دولت بودند، مانند بتروشیمی‌ها که خصوصی‌سازی شد، سهام اینها به نهادهای شبه‌دولتی واگذار شد. عملا بخش درخور توجهی این‌گونه بود. بخشی از افراد هم به نام بخش خصوصی که سهام واگذاری‌ها را با قیمت‌های بسیار ارزان خریداری کردند.

**■ بارها از جرای نصفه‌ونیمه و بر ارشکال اصل ۴۴ گفته شده اما یکی از آثار زیان‌بار چنین واگذاری‌های تشدید فاصله طبقاتی و درنتیجه نمود بیشتر فقر احساسی است.**

آنچه حاصل شد، نابرابری‌های فزاینده و گسترده. انتقال منابع عمومی به نام خصوصی‌سازی به گروه‌های قلیلی از افراد که صاحبان ثروت‌های بادآورده یک‌شبه هم شده‌اند بود و این‌گونه نابرابری‌ها واقعیت‌های تلخی را به جامعه تحمیل کرده‌اند. مسئله دوم، مثلا جایی به عنوان یک کارخانه تجلیل کرفته شده که بعد از چند دفعه تغییر مالکیت افتاد. برای مثال به برج تبدیل شده به ابنیه زمین‌هایش را تغییر کاربری داده‌اند که از این طریق سودهای بسیار افسانه‌ای کسب کرده‌اند. یا این اوضاع، در چنین فرایندی تعداد زیادی شغل از بین رفته است.

به‌هرحال، به اسم تغییر مدیریت به بخش خصوصی دسته‌ای از فعالیت‌های اقتصادی در کشور شکست خورد که هم‌وغت بخش خصوصی در آنجا شکل نگرفت و آنچه به عنوان بخش خصوصی می‌شناسیم، عمل بخش درخور توجهی، آن کارکرد لازم و ظرفیت‌های لازم را ندارند. آن‌وقت اتفاقی که می‌افتد این است هر ساله تعداد زیادی از جوانان وارد میان‌سالی شده‌اند و همواره با این محدودیت‌ها و این مشکلات که نظام تصمیم‌گیری برای آنها فراهم کرده روبه‌رو و مواجه بوده‌اند.

دیدگاه

## هشدار نظربلند نسبت به گسترش فقر احساسی و بی‌تفاوتی مردم

## فروپاشی اخلاقی به فروپاشی اجتماعی منتهی خواهد شد

**شرق: «جامعه‌ای که یک نفر میلیاردها میلیارد ثروت و یک نفر ده‌ها خانه خالی داشته باشد ولی تعداد قابل‌توجهی از هم‌نوعان و هم‌شهری‌هایش در فریبنیونه کرده و شب را به صبح می‌رساننه، به‌لحاظ اخلاقی جامعه‌ای فروپاشیده است و نمی‌توان گفت در این جامعه وفاق وجود دارد». این را غلامرضا نظربلند، اقتصاددان، در گفت‌وگو با شرق، مطرح می‌کند. این اقتصاددان با اشاره به گسترش فقر احساسی در کشور، هشدار می‌دهد: «این جامعه بی‌رحم است، اما همیشه در بر این پاشنه نمی‌چرخد. چون این جامعه به لحاظ اجتماعی هم فروپاشیده خواهد شد».**

**■ اصولا فقر احساسی را از فقر واقعی چگونه می‌توان تمییز داد؟**

براساس شهود و اکتشاف مبتنی بر داده‌ها و مشاهدات در سطح جامعه، دو نوع نیاز داریم: نیاز عینی و احساسی. نیازهای عینی و اولیه مانند گرسنگی و احساس نیاز به دانستن مسئله‌ای تخصصی در حوزه انفورماتیک برای شخص عادی و آمانور صرفا از زاویه حس کنجکاوی که در این صورت نیاز واقعی و عینی محسوب نمی‌شود. فقر هم همین‌طور است. یعنی ممکن است درجه فقر من ۵۰ باشد، اما من احساس می‌کنم ۷۰ است. درست است که فقر احساسی با فقر واقعی مابه‌التفاوتی در میزان دارند، اما مبنا واقعی است. اگر کسی بگوید اینکه فقر احساسی است و موضوع را منتفی بداند، درست نیست. مسئله وجود دارد اما با تفاوت کمّی. پس فقر احساسی به لحاظ کمّی درست است که با فقر واقعی اختلاف دارد اما به لحاظ علمی هر دو اینها فقر و ندای محسوب می‌شوند.

**■ با گذشت زمان، حس فقر نسبت به گذشته تغییری در جهت کاهش داشته یا افزایش؟**

به نظر می‌رسد فقر احساسی در جهت افزایش حرکت کرده است که باز هم مبنای واقعی دارد. چون شکاف طبقاتی با توجه به ضریب جینی، بیشتر شده و شواهد و قرائن نشان می‌دهد اختلاف طبقاتی و فقر بین دهک‌ها افزایش داشته است. یکی از دلایلی که نمی‌توانیم به‌صورت دقیق دراین‌باره صحبت کنیم، این است که خط فقرا را هنوز به‌درستی تعریف نکرده‌ایم. هنوز مشخص نشده چه مبلغی را خط فقر می‌دانیم. تقویم‌نشدن خط فقر ضعف بزرگی است که جای مخفی‌کاری هم ندارد و باید راه‌حل‌های اساسی برای آن پیدا کرد. همچنان‌که فرمول‌های اساسی هم برای آن وجود دارد. فرمول تعیین خط فقر سنجیه بسیار مناسبی است که می‌توانید آن را به کار بگیرید و اختلاف‌ها را بدانید و به سمتی بروید که آن را کاهش دهید. مسئله دیگر این است که در کشور با دو حد تفریط و افراط مواجه هستیم. در ادبیات ما متأسفانه واژه‌های جدیدی مثل گورخواب وارد می‌شود که تاکنون نداشتیم. گورخوابی یعنی عمق وجودی فقر و نداری نه کمبود و نقصان. یعنی ندای مطلق و نه نسبی. از آن طرف می‌بینیم کران‌قیمت‌ترین توممیل‌ها مثل مازراتی و پورشه‌های آلمانی وارد ایران می‌شود. همزمان در بابتخت این تعدادی هستند که حتی پایتان به‌دلیل سرمازدگی ناشی از کارتن‌خوابی قطع می‌شود و در همان زمان توممیل‌های لوکس در خیابان‌ها ویراژ می‌دهند. اینها حد نهایی دارایی و حد نهایی فقر و پاسخ‌ها هستند. حد افراط و حد تفریط. به‌همین‌دلیل فاصله‌های طبقاتی وجود دارد. نکته دیگر دهک‌هاست.



دهک‌های فرودست سال‌به‌سال بیشتر می‌شود. یعنی مدام جمعیت فقیرمان بیشتر می‌شود. به لحاظ روانی هم هرچه این فقر احساسی بیشتر شود نشان‌دهنده آن است که فاصله قشرها و دهک‌ها و دهک‌های جامعه افزایش یافته و دهک‌های فرودست رنج بیشتری پیدا می‌کنند.

**■ آیا افزایش دهک‌های فرودست و به‌وجودآمدن حس تبعیض می‌تواند فروپاشی جامعه را در پی داشته باشد؟**

آنچه اکنون موجود است، فروپاشی اخلاقی است. بحث آینده نیست. این جامعه، به‌لحاظ اخلاقی فروپاشیده است. اینجای که یک نفر میلیاردها میلیارد ثروت و یک نفر ده‌ها خانه خالی داشته باشد ولی تعداد جمشیدی از هم‌نوعان و هم‌شهری‌هایش در قبر بیتوته کرده و شب را به صبح می‌رسانند، به لحاظ اخلاقی جامعه‌ای فروپاشیده است و نمی‌توان گفت در این جامعه وفاق وجود دارد. اگر این جامعه هنوز به لحاظ اقتصادی و اجتماعی به فروپاشی نرسیده، اما به لحاظ اخلاقی فروپاشیده است. این جامعه بی‌رحم است؛ جامعه‌ای که به خودش هم رحم نمی‌کند. کسانی که از ثروت‌های قارونی برخوردار هستند و به هیچ‌وجه توجهی ندارند هم‌نوعان و همشهریانشان جایی برای بیتوته در شب ندارند. فکر کنند با خیال راحت می‌توانند در ویلاهای مجللشان سر بر بالین بگذارند و همیشه در بر این پاشنه بچرخد. چون این جامعه به لحاظ اجتماعی هم فروپاشیده خواهد شد. آلمان در سال ۱۹۳۳، پنج سال بعد از جنگ جهانی اول، تورم ۳۰ میلیاردردرصدی را تجربه کرد ولی جامعه فروپاشیده نبود. چون جامعه به لحاظ بنیان‌های اجتماعی و اخلاقی فروپاشیده بود و صرفا مسئله اقتصادی داشت. شاخص‌های اقتصادی نیست که می‌تواند منجر به فروپاشی جامعه شود. به اینکه مهم نباشد. اما آقایان تصور می‌کنند تورم را تک‌رقمی کنند مشکل حل می‌شود. بحث رکود و تورم نیست. اینها فرمول دارد و حل‌شدنی است. می‌توان تورم و رکود را برطرف کرد، اما اگر بلایای این‌چنینی به جان مردم یک کشور افتاد، از این جامعه امنیت‌زدایی شده است. مهم‌ترین عنصر امنیت‌زا وفاق ملی است. وفاق ملی در سایه اشتراکات اجتماعی ایجاد می‌شود نه افتراقات. هرکدام از این نقاط افتراق ضربه‌ای که جان وفاق ملی است و بعضی از آنها مثل کورخوابی مواردی است که ضربات کاری و مرگباری را وارد می‌کند. اینها زخم‌هایی در روح و روان انسان‌هایی که وجدانشان بیدار است ایجاد می‌کند. وجدان‌های خفته آن‌جان آلام و دردهایی را بر وجدان عمومی وارد می‌کنند که سال‌ها و نسل‌ها طول می‌کشد که مرهمی برای زخم‌های عمیقی که برداشته‌اند پیدا کنند و متأسفانه این زخم‌ها رو زخم ایجاد می‌شود. این‌طور هم نیست بگویم این وضعیت را تحمل باید بکرد.

**■ در مقابل چنین رخدادهایی چه باید کرد؟**

نباید بگذاریم این وضعیت عادی شود و باید به‌طور مداوم جنس مسائلی را در مرحله هشدار نگه داشت. فقط در این صورت است که این‌گون مردم و مسئولان را نسبت به حل این مسائل به واکنش وادداشت.

دلایل اصلی بحران‌های موجود، نوع نگاهی بوده که به‌ویژه بعد از جنگ تحمیلی در کشور و در سیاست‌گذاری‌های عمومی حضور داشته و حاکم بوده. با این تفکر نمی‌توان به اصلاح مشکلات دست زد. ما نیازمند تغییر در نوع نگرش و سیاست‌های متناسب با آن هستیم.

**■ در دوران نخست‌وزیری آقای مهندس میرحسین موسوی که با جنگ و کاهش درآمدها و کاهش قیمت نفت روبه‌رو بودیم، با این اوصاف، اغلب اقتصاددان‌های بزرگ کشور، اوضاع اقتصاد و میزان شیوع فقر را در جامعه نسبت به زمان بعد از جنگ بهتر ارزیابی می‌کنند. علت را در چه می‌بینید؟ فقر احساسی موجود در دوران را چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

به‌لحاظ شاخص‌های اقتصادی وضعیت رفاهی در دوران جنگ نسبت به وضعیت کنونی بهتر نبوده اما به لحاظ اجتماعی و روانی قطعا بهتر بوده. نخست اینکه نابرابری‌ها به‌شدت کمتر از شرایط کنونی بوده. دوم اینکه فضای انقلاب و فضای جنگ، یک نوع سرمایه اجتماعی خلق کرده بود که منجر به این می‌شد که مردم نسبت به آلام همدیگر حساس باشند و احساس همدردی و احساس مشترک و اعتماد متقابل داشتند. این احساس وجود داشت که اگر فردی نمی‌تواند به جبهه و جنگ برود اما حداقل می‌تواند در جامعه نقش مثبتی ایفا کند و فرد مفیدی به حال دیگران باشد. این نگاه متأسفانه بعد از جنگ فرسوده شد و بسیار آسیب خورد. این نگاه باعث شده بود سرمایه اجتماعی بزرگی در این دوره شکل بگیرد و این سرمایه اصلی‌ترین عامل حفظ همبستگی ملی و آرامش در داخل جامعه بود. آرامش روانی و روحی که در آن‌موقع وجود داشت قابل مقایسه با شرایط کنونی نبود. مردم این همه اضطراب و احساس فقر (به دلیل چشم و هم‌چشمی و رقابت‌های مخرب مصرف‌گرایی کنونی) را نداشتند. اختلاف طبقاتی به این شکل نبود. رژه‌های اشرافی‌گری که امروز در خیابان‌ها شاهد هستیم در آن دوران وجود نداشت. همین مسائل باعث می‌شد مردم احساس امنیت بیشتری داشته باشند. همین احساس امنیت، امنیت تولید می‌کند اما متأسفانه این حس دچار فرسایش شدید شده است و البته در آن زمان ما به لحاظ اقتصادی در بعضی از شاخص‌های اقتصادی هم وضعیت بهتری داشته‌ایم. در برخی سال‌ها تورم ما بالاتر از تورم دوران جنگ بوده است. نکته درخور توجه این موارد نیست. نکته قابل‌توجه در آن دوران، سرمایه اجتماعی بود که امروزه دیگر بسیار مستهلک شده است.

**■ آیا آمار واضحی وجود دارد تا میزان فقر احساسی در آن دوران را با دوران بعد از جنگ مقایسه کنیم؟ اصولا نهاد یا سازمان خاصی متولی بررسی «فقر احساسی» در جامعه هست یا خیر؟**

خیر آماری دراین‌باره وجود ندارد و شاخص‌های مورد اجماع کارشناسی هم شکل نگرفته است.

**■ آنچنان‌که در سخنانتان اشاره داشتید، وضعیت ما در ۷۰ سال اخیر در حیطه اجتماعی و فقر احساسی بی‌سابقه است. این در حالی است که بعد از انقلاب، ما شاهد اجرایی‌شدن پنج برنامه توسعه هستیم. آیا برنامه‌های توسعه بی‌تاثیر بوده‌اند؟**

بزرگ‌ترین چالشی که ما با آن مواجه هستیم بحث نظام تصمیم‌گیری است. یکی از جلوه‌های روشن تصمیم‌گیری همین نظام برنامه‌ریزی اقتصادی در کشور است. این برنامه‌ها بیش از اینکه در خدمت منافع جامعه و پاسخ‌گویی به نیازهای عمومم مردم باشند، در خدمت گروه‌های خاصی از جامعه بوده‌اند؛ به‌همین‌دلیل می‌بینیم این سیاست‌ها هیچ‌گاه نتوانسته‌اند از این دسته از مشکلات بکاهند. این برنامه‌ها ممکن است به نفع گروه‌های خاصی عمل کرده‌اند، اما همزمان به زیان یک جمعیت بزرگی از جامعه عمل کرده‌اند. امروزه به ما به موقعیتی رسیده‌ایم که تداوم آن شیوه برنامه‌ریزی اهالی‌ندبذیر نیست. ادامه آن شیوه برنامه‌ریزی به بدترشدن وضعیت کنونی منجر خواهد شد. بنابراین ما نیازمند تغییر در نظام تصمیم‌گیری‌های اساسی بوده‌ایم در حوزه‌های اقتصادی و اجتماعی هستیم.

**■ راه‌حل‌ها و فساد در ازدیاد فقر احساسی در ایران چقدر تاثیرگذار بوده؟**

رانت‌خواری درواقع به معنای استفاده از ظرفیت‌های عمومی برای منافع شخصی است. این شاید یکی از متداول‌ترین تعاریف فساد باشد؛ یعنی کسانی در نظام تصمیم‌گیری وجود داشته‌اند و از ظرفیت‌های عمومی برای منافع خود و خویش و دوستان و خویشان استفاده کرده‌اند تا برای خدمت به جامعه و مردم. بنابراین ظرفیت‌های بزرگی از جامعه منحرف شده است.

چنین نظامی یک نظام ناکارآمد اقتصادی به وجود می‌آورد. یعنی منابع بزرگی در این نظام اتلاف می‌شود و از بین می‌رود. معنای دیگرش این است که ظرفیت‌های خلق شغل و ظرفیت‌های رشد و شکوفایی را از جامعه می‌گیرد و طبیعی است درایناره بسیار اثرگذار است. منابع مزبور وقتی فقر و از جمله وقوع فقر احساسی دارد.

**■ برای حل معضل فقر احساسی چه راه‌حلی را پیشنهاد می‌کنید؟**

برای رفع فقر احساسی باید روی ظرفیت‌های رشد سرمایه اجتماعی سرمایه‌گذاری شود. هر چقدر جامعه اعتماد بیشتری به هم و به نظام تصمیم‌گیری عمومی داشته باشند، این به معنای جامعه‌ای است که در آن مردم، محور سیاست‌گذاری‌ها قرار می‌گیرند. باید باید احساس کند نظام تصمیم‌گیری، هم‌وغم و تلاشش برای رفع معضلات و مشکلات آنها و ارائه‌دهایشان است. در اینجا همه در آینده و همبستگی اجتماعی بیشتر و فساد کمتر خواهد بود. در چنین شرایطی است که اعتماد عمومی می‌تواند احیا شود و رشد کند. اعتماد عمومی که رشد کند، احساس آرامش هم به دنبالش می‌آید و مردم احساس امنیت و امید به آینده روشن‌تری دارند و به دنبال آن فقر مادی و به‌تبع آن، فقر احساسی به‌شدت کاهش می‌یابد. بنابراین به نظرم نوعی نوع بازسازی و بازاندیشی در نظام تصمیم‌گیری نیاز است به‌نحوی‌که بتواند منافع عمومی کشور را برای آحاد جامعه مصرف کند و نه برای گروه‌های خاصی از صاحبان قدرت و ثروت.

**■ عموم این موارد ظاهرا به شکل کاروند و در کشورمان جاری است.**

بله، متأسفانه شواهد خیلی بیاری نمی‌کند که این نتایج را استنتاج کنیم. اگرچه به نظر می‌رسد دیر یا زود این دسته از سیاست‌ها بر مسئولان مربوطه تحمیل خواهد شد. به دلیل کسترش نابسامانی‌های اقتصادی و اجتماعی، ناگزیر از پذیرش این دسته از سیاست‌ها خواهند شد.

**■ چرا تحمیل؟**

برای اینکه احتمالا اطلاعات مسئولان نسبت به وضعیت زندگی مردم و آنچه در واقعیت وجود دارد، تفاوت‌هایی جدی دارد و ارزیابی‌های آنها با واقعیت‌ها فاصله زیادی دارد و به‌این‌ترتیب اطلاعات واقعی نابسامانی‌ها به اراده لازم برای مواجهه با مشکلات و حل آنها تبدیل نشده است.

**■ حد و اندازه خواست مردم از تغییرات تا چه میزان است؟**

خواست اصلی مردم یک خواست صنفی است. جوان می‌خواهد صاحب شغل باشد، خانواده‌ها می‌خواهند جوان‌هایشان سر کار باشند و یک کار شایسته داشته باشند. این تقاضای خیلی بزرگی نیست. وقتی این تحقق پیدا نمی‌کند، افراد خواهان تغییر در سیستم‌اند که تصمیمات آنها منجر به رشد بسی‌کاری در جامعه می‌شود. ازاین‌رو، این خواست به تغییر که در جامعه ما در انتخابات مختلف خودش را نشان داده، یک خواست منطقی است منتها مردم دیگر نمی‌توانند مشخص کنند تا چه میزان باید اصلاحات صورت گیرد. مردم نمی‌توانند مشخص کنند خواهان چه میزان تغییر در جامعه هستند. اما آنچه می‌خواهند این است که این مسئله منجر به تغییر سرنوشتشان شود. باید بپرسیم جوان تا چه می